

## نسبت فلسفه علوم اجتماعی و علوم اجتماعی اسلامی؛ از شقاوت تا سعادت

گفت و گو با دکتر سید حسین شرف‌الدین

دکتر سید حسین شرف‌الدین، استاد گروه جامعه‌شناسی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) است. تخصص وی در حوزه جامعه‌شناسی نظری و فرهنگ و ارتباطات است. برخی از مهم‌ترین آثار این استاد عبارت‌اند از: کتاب‌ها: ارزش‌های اجتماعی از منظر قرآن کریم؛ شاخص‌های سبک زندگی اسلامی؛ الگوی مطلوب فراغت و تفریح از دیدگاه اسلام. مقالات: «رویکرد الهیاتی به نسبت میان دین و فرهنگ»؛ «بنیادهای هستی‌شناختی فرهنگ»؛ «تأثیر کرونا بر ارتباطات اجتماعی».

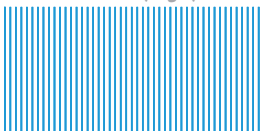
در این گفت‌وگو دکتر سید حسین شرف‌الدین بر قرائت غایت محور - که غایت را بر موضوع و روش ترجیح می‌دهد - تأکید می‌کند. به نظر می‌رسد وی در این قرائت از علامه محمدتقی مصباح یزدی (ره) الهام گرفته است. ارجاع مستقیم ایشان به کتاب علامه مصباح (ره) دلالت بر این الهام و تأسی دارد.

در دیدگاه دکتر شرف‌الدین، وزن ارزش‌ها و واقع‌نمایی آنها در تمام مراحل تولید علم و نظریه، وزین و برجسته است. وی، همچنین به صراحت تأکید می‌کند بسیاری از ارزش‌ها منشأ و مدلول عینی و حقیقی دارند و بخشی از مراتب واقعیت هستند که البته این موضع ارزشی، نافی واقع‌گرایی علم نیست بلکه تقویت‌کننده آن است. شاهد این ملاحظه آن است که دکتر شرف‌الدین، ضمن رد نسبی‌گرایی در علم اجتماعی دینی، بر ضرورت تفکیک پیش‌فرض معرفتی (موجه) از پیش‌فرض‌های غیرموجه تأکید دارد.

مبانی، پیش‌فرض‌ها و اصول موضوعه‌ای است که در علوم اجتماعی، نقش گزاره‌های پایه و بنیادین دارند (مبانی متافیزیکی: جهان‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی). همچنین کاوش پیرامون صحت و سقم این پیش‌فرض‌ها (معرفت‌شناسی)

ابتدا تعریف مختار خود از فلسفه علوم اجتماعی و آنچه را می‌توان علم اجتماعی خواند، بفرمایید.

فلسفه علوم اجتماعی به‌عنوان نوعی از معرفت درجه دوم، درصدد شناخت چیستی و هستی مهم‌ترین



و نحوه ارتباط منطقی و تحلیلی آن‌ها با محتوای آن علوم (از مجرای مفاهیم، گزاره‌ها، ربط درونی آن‌ها، فرضیه‌ها، نظریه‌ها، پارادایم‌ها) و نیز اعتبارسنجی روش‌های مورد استفاده این علوم در مقام گردآوری و بالاتر از آن در تحلیل داده‌ها (روش‌شناسی)؛ قلمروهای اصلی مورد التفات فلسفه علم هستند.

بدیهی است این سنخ موضوعات به دلیل ماهیت فلسفی، در خود این علوم مورد توجه قرار نمی‌گیرند. شایان ذکر است برخی از فیلسوفان علم، تاریخچه و سیر تحول و تطور یک علم را نیز در زمره موضوعات فلسفی آن جای داده‌اند.

علم اجتماعی همچنین به‌عنوان یک پدیده اجتماعی و محصول فعالیت جمعی عالمان متخصص، از شرایط فرهنگی اجتماعی حاکم بر جامعه محل نشو و نمای خود و نیازها و اقتضائات معرفتی آن نیز قویاً متأثر است و بالقوه می‌تواند بر آن جامعه تأثیرگذار باشد. «جامعه‌شناسی معرفت» به‌عنوان نوعی معرفت درجه اول، متکفل بحث از این تعامل است.

تردیدی نیست که هریک از علوم اجتماعی موجود، موضوع یا موضوعات، مسائل، اغراض، اهداف و روش‌های خاصی دارند و مبتنی بر اصول موضوعه معینی هستند. در این گفت‌وگو، سعی می‌کنیم به جنبه‌های عام و مشترک این علوم که در مقام مقایسه با علم اجتماعی دینی، ضرورت طرح دارند، عطف توجه داشته باشیم. شاید معرفی گزاره‌وار عناصر اصلی یک علم اجتماعی دینی (اسلامی) در قرآنی ترجیحی که گوینده از بررسی و تأمل در مجموع آرا و دیدگاه‌های عرضه‌شده در سنوات اخیر بدان وقوف یافته، شیوه مناسبی برای تأمین این هدف و پاسخ به سؤالات شما باشد. گفتنی است مفهوم «علم اجتماعی دینی - اسلامی» در تلقی مدعیان، گاه به معنای دینی‌سازی علوم اجتماعی موجود (غرب محور) و گاه به معنای تولید علمی جدید با مبانی، مختصات، اهداف و روش‌های متمایز است. در اینجا بیشتر بر تلقی دوم تأکید و تمرکز خواهیم کرد.

**به نظر می‌رسد مفیدتر آن باشد که با تجزیه علم اجتماعی دینی به پاسخ روشن‌تری از چیستی آن برسیم.**

قاعدتاً یکی از مؤلفه‌های کلیدی که نقش پیش‌نیاز برای سایر مباحث دارد، بحث از تعاریف مفاهیم چندگانه است. ابتدا به تعریفی از علم می‌پردازیم. مراد از علم، مجموعه شناخت‌هایی است که حول یک موضوع یا محور تجمع یافته باشند. روش آن ممکن است عقلی، نقلی، شهودی و تجربی باشد. علم به این معنا، همه علوم عقلی (مانند فلسفه)، علوم نقلی (مانند فقه)، علوم شهودی (مانند عرفان) و علوم تجربی (مانند فیزیک یا جامعه‌شناسی) را شامل می‌شود.

علم اجتماعی همچنین به‌عنوان یک پدیده اجتماعی و محصول فعالیت جمعی عالمان متخصص، از شرایط فرهنگی اجتماعی حاکم بر جامعه محل نشو و نمای خود و نیازها و اقتضائات معرفتی آن نیز قویاً متأثر است و بالقوه می‌تواند بر آن جامعه تأثیرگذار باشد. «جامعه‌شناسی معرفت» به‌عنوان نوعی معرفت درجه اول، متکفل بحث از این تعامل است.

بدیهی است این سنخ موضوعات به دلیل ماهیت فلسفی، در خود این علوم مورد توجه قرار نمی‌گیرند. شایان ذکر است برخی از فیلسوفان علم، تاریخچه و سیر تحول و تطور یک علم را نیز در زمره موضوعات فلسفی آن جای داده‌اند.

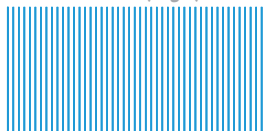
علم اجتماعی همچنین به‌عنوان یک پدیده اجتماعی و محصول فعالیت جمعی عالمان متخصص، از شرایط فرهنگی اجتماعی حاکم بر جامعه محل نشو و نمای خود و نیازها و اقتضائات معرفتی آن نیز قویاً متأثر است و بالقوه می‌تواند بر آن جامعه تأثیرگذار باشد. «جامعه‌شناسی معرفت» به‌عنوان نوعی معرفت درجه اول، متکفل بحث از این تعامل است.

**فلسفه علم اجتماعی را معرفت درجه دو و جامعه‌شناسی معرفت را دانشی درجه اول خواندید. این را قدری بیشتر توضیح دهید.**

بدیهی است فلسفه هر علمی نسبت به خود آن علم، تأخر وجودی دارد؛ یعنی نخست دانشی پدید می‌آید، رشد می‌کند و به درجه درخوری از بلوغ و فربهی می‌رسد و از این پس است که مطمح نظر فیلسوفان علم و تأملات فلسفی قرار می‌گیرد که البته این جنبه پسینی، برای اتخاذ موضع جامعه‌شناختی نسبت به معرفت مذکور (= جامعه‌شناسی معرفت اجتماعی)، نیز یک ضرورت است. بر این اساس، موضوع فلسفه علم اجتماعی، خود علم اجتماعی به‌مثابه معرفت درجه اول است؛ اما موضوع جامعه‌شناسی معرفت اجتماعی، نه خود معرفت اجتماعی و ابعاد محتوایی آنکه زمینه‌ها و شرایط بیرونی مؤثر در شکل‌گیری، تقوم، توسعه و تطور آن است.

**با این وصف می‌توان گفت علم اجتماعی دینی، دانشی درجه اول است؟**

بله. منطقاً همین است، اما از آنجاکه در وضعیت کنونی، علم اجتماعی دینی به‌عنوان دانشی پذیرفته‌شده



**طبق برخی تلقی‌ها موضوع علوم اجتماعی، پدیده‌های اجتماعی خرد (= کنش اجتماعی) و پدیده‌های اجتماعی کلان (= نهادها، ساختارها، نظام و ابعاد کلان اجتماعی و تمدنی) است. بر همین اساس، جامعه‌شناسی هم به دو نوع خرد و کلان تقسیم شده است. برخی از علوم اجتماعی موجود توصیفی-تبیینی (نظیر جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی)، برخی هنجاری (نظیر حقوق و اقتصاد هنجاری) و برخی انتقادی (نظیر آسیب‌شناسی‌های اجتماعی) هستند؛ از این رو، گستره علوم اجتماعی شامل بحث از آنچه هست، آنچه باید باشد و نقد آنچه هست؛ می‌باشد.**

اختیاری انسان می‌تواند در سعادت یا شقاوت ابدی او تأثیرگذار باشند و از این رو، بیان ارزش رفتارهای انسان از حیث تأثیرگذاری آن‌ها بر سعادت یا شقاوت انسان در حیطه وظایف دین قرار می‌گیرد. (با الهام از کتاب علم و دین، استاد مصباح یزدی ره) از این رو، علم دینی برخلاف علم سکولار، عمیقاً به جنبه ارزشی اعمال و نقش آن‌ها در تعالی و انحطاط فرد و جامعه باور دارد. ناگفته نماند مراد از دین، نه فقط نقل (کتاب و سنت) که مجموع عقل و نقل (و بلکه سیره متشرعه و بنات عقلایی) مورد نظر است و از میان مجموع گزاره‌های موجود در این متون، تنها گزاره‌های یقینی و ظنی (دارای حجیت) از اعتبار معرفت‌شناختی لازم برخوردار خواهند بود؛ به بیان دیگر، از آنجاکه انسان برای فعلیت دادن به ظرفیت‌های وجودی بالقوه خویش به کنش‌های اختیاری (فردی و اجتماعی)، جوانحی و جوارحی و... دست می‌زند و این کنش‌ها نقش علی و اعدادی و وثیقی در حصول تعالی و انحطاط این جهانی و سعادت و شقاوت ابدی او دارند؛ دین در

مراد از علوم اجتماعی نیز هرگونه معرفتی درباره جهان اجتماعی (یا امور و شئون اجتماعی انسان) یا خصوص کنش اجتماعی (و مبانی، احکام، آثار و پیامدهای خرد و کلان آن) است؛ به بیان دیگر، طبق برخی تلقی‌ها موضوع علوم اجتماعی، پدیده‌های اجتماعی خرد (= کنش اجتماعی) و پدیده‌های اجتماعی کلان (= نهادها، ساختارها، نظام و ابعاد کلان اجتماعی و تمدنی) است. بر همین اساس، جامعه‌شناسی هم به دو نوع خرد و کلان تقسیم شده است. برخی از علوم اجتماعی موجود توصیفی-تبیینی (نظیر جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی)، برخی هنجاری (نظیر حقوق و اقتصاد هنجاری) و برخی انتقادی (نظیر آسیب‌شناسی‌های اجتماعی) هستند؛ از این رو، گستره علوم اجتماعی شامل بحث از آنچه هست، آنچه باید باشد و نقد آنچه هست؛ می‌باشد. شایان ذکر است از این علوم در منابع کلاسیک، گاه تحت همین عنوان (=علوم اجتماعی) و گاه تحت عناوین «علوم انسانی»، «علوم تاریخی»، «علوم اخلاقی»، «علوم فرهنگی»، «علوم روحی» و «علوم توصیف افکار» سخن رفته است.

مراد از علم دینی (اسلامی) طبق تعاریف مختلف ارائه‌شده، چنین دستگاهی است: علمی که افزون بر مسائل مشترک با اسلام؛ مبانی، اهداف و منابع آن نیز با اسلام موافق باشند؛ علمی که اولاً بر مبانی معتبر فلسفه الهی (یعنی نگرش توحیدی و لوازم فلسفی آن) تکیه کند. ثانیاً از منابع معرفتی مورد قبول اسلام (آموزه‌های وحیانی و عقلانیت بشری) تغذیه کند و ثالثاً در راستای غایات مورد نظر اسلام باشد. تعاریف دیگری نیز وجود دارد که ضرورتی به طرح آن نیست.

در اینجا شاید بی‌مناسبت نباشد که از دین هم به دلیل اختلاف نظر زیاد در تعریف آن، تعریفی متناسب با ترکیب فوق به دست داده شود. در ظاهر چنین به نظر می‌رسد مراد از دین/ اسلام در ترکیب علم دینی (با توجه به محوریت بلامنازع کنش اجتماعی در تعریف علوم اجتماعی و جنبه‌های ارزشی آن) مجموعه‌ای از تعالیم نظری و عملی است که راه رسیدن به کمال نهایی و سعادت ابدی را به انسان نشان می‌دهد.

بخش اصلی دین، به تبیین ارزش‌هایی اختصاص دارد که رابطه افعال اختیاری با سعادت را تعیین می‌کنند و مبنای دستورات عملی دین (اعم از عبادی، اخلاقی و حقوقی) قرار می‌گیرند. از دیدگاه اسلام، همه رفتارهای



در تعریف دیگر، علم اجتماعی دینی، علمی است که با بهره‌گیری از روش استنباطی و اجتهادی، اطلاعات و داده‌های مورد نیاز خود را از منابع دینی موثق و اصیل (قرآن و حدیث) دریافت می‌کند و طبق آخرین تعریف، علمی است که پدیده‌های عینی و تجربی جامعه را در چهارچوب اصول و مبانی عقلی و نقلی تفسیر و تبیین می‌کند.

### تمایز و امتیاز خاص علم اجتماعی دینی و علم اجتماعی متعارف کدام است؟

وجه متعددی در این خصوص قابل ذکر است که در اینجا به یک مورد مهم از باب نمونه اشاره می‌کنم و در ادامه به فراخور حال به موارد دیگر اشاره خواهم داشت. یکی از این وجه تمایز اتکای علم اجتماعی دینی به روش‌های متعدد است. در این علم از روش عقلی و فلسفی (به ویژه در بخش مبانی چندگانه و در مباحث درونی، علم همچون ربط منطقی فرضیه‌ها با مبانی، ابطال فرضیه‌ها، اثبات و ابطال نظریه‌ها، کشف تناقضات درونی نظریه‌ها)، روش نقلی یا اجتهادی و استنباطی (به شیوه فقهی و تفسیری)، روش تجربی (در بخش گزاره‌های توصیفی و تبیینی و به‌عنوان یکی از معیارهای داوری در

مقام راهبری و هدایت انسان و زیست جهان جمعی او، به سامان‌دهی کنش‌های انسانی بر پایه جهان‌بینی و نظام ارزشی خود اهتمام کرده است؛ از این رو، علم اجتماعی دینی نیز افزون بر گزاره‌های توصیفی و هستی‌شناختی (حکمت نظری) متضمن مجموعه وسیعی از گزاره‌های تجویزی و اعتباری (حکمت عملی) خواهد بود که خود منبع و مبنای ارزش‌های مورد نظر در این علم شمرده می‌شوند.

تردیدی نیست که گزاره‌های تجویزی (حکمت عملی) به دلیل ابتنای منطقی بر گزاره‌های توصیفی (حکمت نظری)، قابلیت بررسی معرفتی و صدق و کذب دارند و تجویزی بودن و اعتباریت، مانع از کاشفیت آن‌ها از واقع نخواهد بود و به دلیل وجود همین گزاره‌های تجویزی است که پای دین به علم اجتماعی باز می‌شود؛ زیرا مهم‌ترین راهکار هدایت تشریعی دین، ورود به حوزه اعتباریات و گزاره‌های تجویزی و جهت‌دهی آن‌ها در مسیر اهداف منظور است.

با توجه به آنچه گفته شد، تعریف علم اجتماعی دینی نیز اجمالاً روشن شد؛ طبق یک تعریف، علم اجتماعی دینی به منظومه‌ای معرفتی - شامل دو سطح تجربی و فراتجربی - درباره جهان واقع اجتماعی گفته می‌شود که به روش‌های معتبر و حیثانی، تجربی و عقلی مستند باشد.



در مقام توصیف و تبیین واقعیات عینی، توصیه این است که از دخالت ارزش‌ها تا حد امکان کاسته شود؛ زیرا در این مرحله، هدف آن است که واقعیات آن چنان که هستند، شناخته شوند و احتمالاً دخالت ارزش‌ها، در تحلیل واقعیات به فهمی نادرست یا ناقص منجر خواهد شد. برخلاف تلقی برخی جامعه‌شناسان، همه ارزش‌ها از سنخ قرارداده‌ها و اعتبارات فرهنگی و قومی نیستند (تا ادعا شود میان دانش و ارزش، مرز قاطع و نفوذناپذیری وجود دارد) بلکه پاره‌ای از ارزش‌ها عام و مطلق بوده و خاستگاه حقیقی دارند؛ یعنی مرتبه‌ای از عالم واقع شمرده می‌شوند.

کنش‌های انسانی و واقعیات‌های اجتماعی، شناسایی ارزش‌ها و احکام موردنیاز برای رسیدن به آرمان‌های انسانی و اجتماعی، صدور احکام تجویزی، تأمین شناخت‌های موردنیاز برای تدبیر پدیده‌های اجتماعی (و بلکه تدبیر جهان اجتماعی)، یافتن قدرت داور ارزشی نسبت به جوامع و نظام‌های اجتماعی مختلف و برخورد انتقادی با آن‌ها الثفات و اهتمام دارد.

**ماهیت و حدود جهت‌گیری ارزشی چگونه است؟** برخی متأثر از هانس رایشنباخ، میان مرحله گردآوری و داوری تمایز قائل شده و سپس اثر ارزش‌ها را صرفاً در مرحله گردآوری به رسمیت می‌شناسند.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، علم دینی در مراحل مختلف به‌نوعی با ارزش‌های دینی و مورد تأیید دین درآمیختگی انفکاک‌ناپذیر دارد. از دید اهل نظر، هر چند

باب فرضیه‌ها و نظریه‌های علم و نیز راهی برای اثبات عینیت و آزمون تجربی گزاره‌های دینی تجربه‌پذیر با رعایت قیود و شرایط) استفاده می‌شود؛ به بیان دیگر، علم اجتماعی دینی به اقتضای اصول و مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، خود متضمن روش‌های توصیفی، تبیینی، تفهیمی و تفسیری، انتقادی و رنالیسمی است.

به چند روشی بودن علم اجتماعی دینی اشاره کردید. در خصوص هدف

یا غایت، چه وضعیتی بر آن حاکم است؟

هدف علم دینی مجموعه‌ای از این موارد است: شناخت واقعیات‌های اجتماعی به‌عنوان مقدمه‌ای برای شناخت راه‌های نیل جوامع به سعادت دنیوی و اخروی؛ تبیین علی و معناشناسانه (فهم انگیزه‌ها و دلایل) کنش‌ها و پدیده‌ها؛ داوری هنجاری و ارزشی در خصوص کنش‌های اجتماعی انسان‌ها و نقد آسیب‌شناسانه و اصلاح‌گرانه ایده‌ها؛ اعمال و وضعیت‌ها با مرجعیت ارزش‌های دینی؛ معرفی کنش‌های مطلوب و مرجح؛ حل مشکلات جامعه یا تمهید راه‌حل‌های اصلاح؛ پیش‌بینی روندها و پیامدها؛ شناخت سنت‌های الهی حاکم بر جامعه انسانی (به‌ویژه توجه دادن به فاعلیت خداوند در طول فاعلیت ارادی انسان‌ها)؛ تقویت نگرش توحیدی در پرتو کشف رابطه میان سبک‌های زندگی مختلف با آثار تکوینی آن؛ شناسایی آثار ناشی از التزام جمعی به برخی تشریحات دین؛ ایجاد تغییر و دگرگونی در آگاهی‌ها؛ اراده‌ها؛ کنش‌های انسانی و پدیده‌های اجتماعی (نهاده‌ها، ساختارها و ارتباطات اجتماعی)؛ شناخت تحلیلی ارزش‌هایی همچون فضیلت، عدالت، سعادت و نقش کانونی آن‌ها در زندگی اجتماعی؛ تلاش نظری و ارائه رهنمود برای رهاسازی افراد و جوامع از ظلم‌ها و اسارت‌های ناشی از اعمال و سیاست‌های سوء مردم و حاکمیت‌ها.

بر اساس آنچه گفته شد، علم اجتماعی دینی (به دلیل بهره‌گیری از وحی و مراتب مختلف عقل بشری) افزون بر توصیف و تبیین ابعاد طبیعی و ابعاد تفهیمی و حتی فوق طبیعی جامعه، از ابعاد ارزشی، تجویزی و انتقادی نیز برخوردار است. این علم، همچنین به شناخت و تبیین ابعاد معنوی انسان و جامعه، شناخت سعادت و کمال انسانی و ابعاد اجتماعی مربوط به آن، فراهم ساختن امکان بحث از جامعه‌آرمانی، شناخت هویت معنادار

کاربردی، عمیقاً مؤثر هستند. طبیعی است که یک علم دینی در روند مطالعات و پژوهش‌های خود، تنها بر باورها و ارزش‌های پذیرفته‌شده و مستدل تمرکز خواهد داشت. این مبانی، طبق گونه‌شناسی مألوف عبارت‌اند از:

۱. مبانی هستی‌شناختی؛ مانند: اصل علیت، تقسیم موجودات به مادی و فرامادی، وجود تراحم در عالم ماده؛
۲. مبانی معرفت‌شناختی؛ مانند: امکان شناخت عالم خارج از ذهن، امکان دست‌یابی به معرفت‌های یقینی و جزئی، امکان صدق یا مطابقت معرفت حصولی با واقع، اعتبار روش‌های عقلی، استنباطی و تجربی؛
۳. مبانی ارزش‌شناختی؛ مانند: اثبات‌پذیری ارزش‌های واقعی، تقسیم ارزش‌ها به ذاتی و غیر ذاتی، ملازمه حکم ارزشی عقل با حکم شرع؛
۴. مبانی انسان‌شناسی؛ مانند: ترکیب انسان از روح و بدن، اصالت و جاودانگی روح، وجود سرشت مشترک و فطری در همه انسان‌ها، اراده و اختیار نسبی، هدایت‌پذیری (قابلیت هدایت و گمراهی)، مقدمه بودن زندگی دنیوی انسان برای زندگی اخروی، نیازمندی انسان به وحی برای دست‌یابی به کمال حقیقی؛
۵. مبانی الهیاتی؛ مانند: وجود خداوند کامل مطلق، وحدانیت و یکتایی خداوند، هدایت تکوینی و تشریحی، خاتمیت، جامعیت و جهانی بودن اسلام، نقش دین در ساماندهی جهان اجتماعی.

### مبانی ارزشی و هستی‌شناسانه مذکور چه اثر یا لوازمی در تناظر با علم اجتماعی متعارف دارد؟

از جمله ویژگی‌های معرفت‌شناختی مهم علم دینی که در تمایزبخشی آن از علوم اجتماعی موجود، نقش محوری دارد، مبنایگرویی (در مقابل انسجام‌گرایی و عمل‌گرایی) است. حکمای اسلامی (در دفع شکاکیت و نسبیت‌گرایی در فهم جهان واقع و در دفع احتمال خطای نظام‌وار ذهن) از یک‌سو، همه ادراکات نظری را به بدیهیات اولیه یا قضایای وجدانی و شهودی ارجاع می‌دهند و احراز صدق و مطابقت گزاره‌ها با واقع و نفس‌الامر را در گرو همین نکته می‌دانند و از سوی دیگر، ضمن تقسیم مفاهیم به معقولات اولی و ثانوی (اعم از فلسفی و منطقی) مفاهیم پیش‌ساخته ذهنی را انکار کرده و همه مفاهیم را ساخته عقل بشر با کمک پیش‌زمینه‌های

میزان تأثیرگذاری ارزش‌ها در مراحل مختلف یکسان نیست، اما در همه مراحل کار علمی از طرح مسئله گرفته تا تبیین آن و تعیین راهبردها و خط‌مشی‌ها، حضور و تأثیر دارند. علم دینی نیز در سطح عناصر فراتجربی، با مجموعه‌ای از ارزش‌های دینی در آمیختگی وثیق و اجتناب‌ناپذیر دارد و بر اساس آنها به نقد ارزشی اوضاع موجود و ارائه راهکارهایی برای تحقق وضعیت مطلوب می‌پردازد.

تردیدی نیست که ورود پژوهشگر به عرصه طراحی راهبردها و سیاست‌های اجتماعی موردنیاز جامعه و نظام دینی، تنها در صورتی پذیرفتنی است که وی دیدگاه‌های ارزشی دین (آرمانی، اخلاقی و فقهی) در باب موضوع مورد مطالعه را مبنای کار خود قرار دهد، اما در مقام توصیف و تبیین واقعیات عینی، توصیه این است که از دخالت ارزش‌ها تا حد امکان کاسته شود؛ زیرا در این مرحله، هدف آن است که واقعیات آن‌چنان‌که هستند، شناخته شوند و احتمالاً دخالت ارزش‌ها، در تحلیل واقعیات به فهمی نادرست یا ناقص منجر خواهد شد. برخلاف تلقی برخی جامعه‌شناسان، همه ارزش‌ها از سنخ قراردادهای و اعتبارات فرهنگی و قومی نیستند (تا ادعا شود میان دانش و ارزش، مرز قاطع و نفوذناپذیری وجود دارد) بلکه پاره‌ای از ارزش‌ها عام و مطلق بوده و خاستگاه حقیقی دارند؛ یعنی مرتبه‌ای از عالم واقع شمرده می‌شوند و از این‌رو، مانند سایر واقعیات‌ها، متعلق معرفت و دانش قرار می‌گیرند.

### مفروضات علم اجتماعی دینی کدام‌اند؟

علم دینی نیز همچون سایر گونه‌های علم بر پیش‌فرض‌های بنیادینی مبتنی است: واقع‌گرایی، امکان دست‌یابی به شناخت عینی، عقلانیت، رد نسبیت‌گرایی، جاری بودن اصل علیت در پدیده‌های انسانی، قانونمندی پدیده‌های اجتماعی، از آن جمله‌اند؛ به بیان تفصیلی، علم اجتماعی دینی مبتنی بر مجموعه‌ای از مبانی و مفروضات متافیزیکی (هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی، انسان‌شناختی و الهیاتی) است. بی‌شک این مفروضات، آگاهانه و ناآگاهانه در ساخت مفاهیم، گزاره‌ها، انتخاب مسائل، روش‌ها و تکنیک‌های تحقیق، اهداف، فرضیه‌ها و نظریه‌ها، شیوه تعامل با سایر نظریه‌ها، دیدگاه‌ها و پژوهش‌ها، نتایج و رهنمودهای

از جمله ویژگی‌های معرفت‌شناختی  
مهم علم دینی که در تمایز بخشی  
آن از علوم اجتماعی موجود، نقش  
محوری دارد، مبنای گرویی (در مقابل  
انسجام‌گرایی و عمل‌گرایی) است.



رابطه علم اجتماعی دینی و انسان  
چگونه است؟ با توجه به شبهه‌ای که  
توسط مخالفان می‌شود و طی آن گفته  
می‌شود علم اجتماعی دینی، انسان‌محور  
نیست.

تردیدی نیست که علم اجتماعی دینی، انسان را  
به‌عنوان عضو جامعه با عطف توجه به گونه‌های  
مختلفی ارتباط او (ارتباط با خود، دیگران، طبیعت،  
خدا، ساختارهای اجتماعی) مورد نظر دارد؛ برای  
نمونه از جمله مفروضات اختصاصی علم دینی، عطف  
توجه به رابطه انسان با خدا و عوامل ماورایی مانند  
فرشتگان و شیاطین (فراسوی رابطه انسان با انسان، با  
محیط فرهنگی - اجتماعی و با طبیعت) است. این نوع  
رابطه بالقوه می‌تواند سایر روابط را به لحاظ شکلی و  
محتوایی جهت دهد. رابطه با خدا در دو بخش تکوینی  
و تشریحی منشأ آثار برجسته‌ای است.

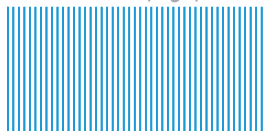
ارتباط تکوینی انسان اجتماعی با خداوند در بخش  
«سنت‌های الهی در جامعه و تاریخ» و ارتباط تشریحی  
او در بخش احکام فقهی و اخلاقی انعکاس می‌یابد.  
کم‌وکیف اجرای سنت‌های تکوینی، تابع نحوه تعامل  
انسان اجتماعی با قوانین تشریحی و حدود الهی در قلمرو  
اعمال اختیاری و نحوه زیستن (سبک زندگی) او است.  
منظور از سنت‌های الهی در جامعه و تاریخ، مجموعه‌ای  
از قوانین تکوینی، تغییرناپذیر و تبدیل‌ناپذیر حاکم  
بر همه جوامع بشری در همه ادوار و زمان‌ها است.  
پذیرش این سنت‌ها، بخشی از مفروضات علم اجتماعی  
دینی است؛ چه این قوانین نیز بخشی از واقعیت

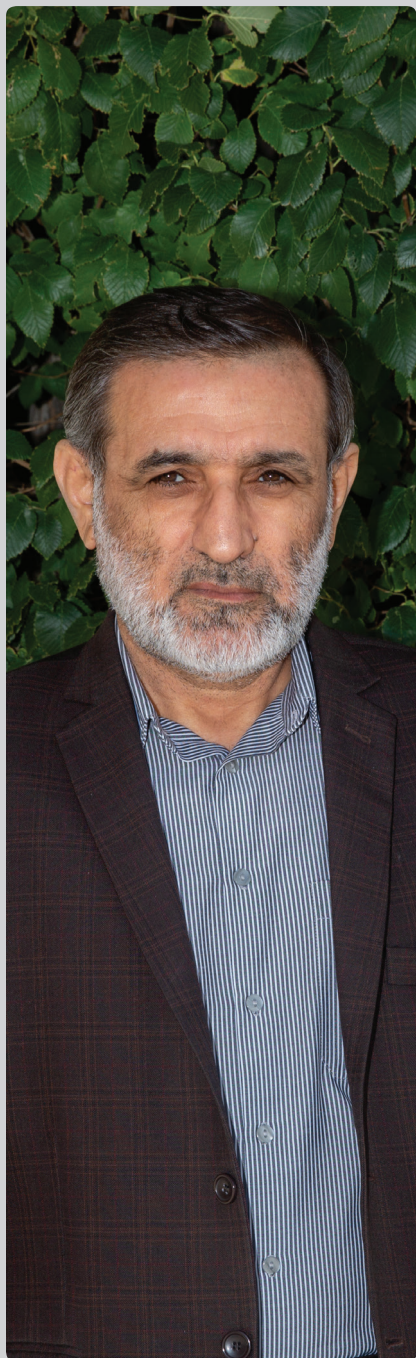
حسی یا شهودی می‌دانند؛ بر این اساس، عقل انسان در  
رویاریویی با عالم واقع، پس از ایجاد مفاهیم ماهوی در  
ذهن، مفاهیم فلسفی را می‌سازد و از راه آنها به شناخت  
ویژگی‌های کلی امور واقعی نائل می‌شود. برخلاف  
دیدگاه کانت و پیروان او این شناخت به خود پدیده‌ها  
و بودها تعلق می‌گیرد نه به پدیدارها و نموده‌ها؛ بنابراین،  
اگرچه احتمال خطا در ادراکات ذهنی به‌طور موردی  
پذیرفته می‌شود، ولی احتمال خطای نظام‌وار ذهن،  
به‌طور کلی نفی می‌گردد.

گفتنی است در مباحث عقل نظری، همه قضایا به  
بدیهیات اولیه یا وجدانیات (معلوم‌های حضوری)  
ارجاع دارند و در ادراکات عملی، همه قضایا به دو قضیه  
مبنایی یعنی حسن عدل و قبح ظلم (به‌عنوان دو ادراک  
فطری عقل عملی یا دو قضیه مشهور مورد توافق همه  
عقلا) ارجاع می‌یابند.

هستی‌شناسی جامعه در علم دینی  
چگونه خواهد بود؟ به بیان دیگر،  
می‌توان برای جامعه، موجودی مستقل و  
واقعی قائل شد؟

در متون دینی و در میان اندیشمندان مسلمان، توافق  
قاطع بر اصالت فرد و متقابلاً مناقشاتی جدی در  
خصوص اصالت فلسفی جامعه وجود دارد که ضرورتی  
به طرح آن نیست. اعتباری بودن جامعه نیز در تلقی  
برخی اندیشمندان اگر به معنای معقول ثانی فلسفی  
باشد نه امری وهمی و تخیلی، انتزاعی بودن (انتزاع  
مفهوم جامعه از مجموعه افراد با ویژگی‌های خاص)  
جامعه را نتیجه خواهد داد. در هر حال، اختلاف نظر در  
اصالت و اعتباری بودن جامعه به ضرورت طرح یک  
علم دینی که موضوع آن بررسی ارتباطات و تعاملات  
انسان‌ها یا احوالات و شئون اجتماعی انسان است،  
خداوند می‌سازد؛ از این رو، اندیشمندانی مانند  
استاد مصباح یزدی نیز با وجود نفی قاطع اصالت فلسفی  
جامعه، بر ضرورت علم جامعه‌شناسی به‌عنوان علم  
مطالعه روابط و مناسبات فی مابین انسان‌ها و احوال و  
آثار آن‌ها تأکید دارند. مطالعه این‌گونه وجود را نمی‌توان از  
علوم دیگر، حتی روان‌شناسی اجتماعی انتظار داشت.  
اغلب جامعه‌شناسان در مقام توصیف جامعه و بیان  
وجود هستی‌شناختی‌اش، آن را به ساختارها در مقابل  
کنش‌گران تقلیل می‌دهند.





اجتماعی و تاریخی اند که بالقوه و با ابزارهای مناسب (نه لزوماً روش‌های تجربی متعارف)، قابلیت انکشاف دارند.

روشن است که شناخت نحوه تأثیر علل و عوامل فراطبیعی (مثل خداوند) بر جهان و پدیده‌های اجتماعی، فقط از طریق رجوع به منابع دینی ممکن است. همچنین شناخت نحوه تأثیر برخی رویه‌ها و عملکردهای جمعی (مثل ظلم، تبعیض، فساد، صد عن سبیل الله) در بروز برخی آثار ویرانگر در گستره اجتماع یا حتی طبیعت (فراتر از روابط علی و معلولی جاری و قابل کشف تجربی) که در بحث سنت‌های الهی از آن سخن می‌رود، جز از طریق منابع دینی و شهودات عرفانی ممکن نیست؛ برای نمونه، قرآن کریم در آیه ۹۶ سوره اعراف می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» اگر مردم [آن] جامعه‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزکار می‌شدند، برکاتی از آسمان و زمین بر آنان می‌گشودیم». بر این اساس، اگر اکثر افراد یک گروه یا یک جامعه، شیوه‌ای خاص از زندگی را در پیش گیرند، آثار خوب یا بد آن شیوه بر همه افراد جامعه (و نه اکثر افراد) دامن‌گستر خواهد شد.

بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان به قانونمندی پدیده‌های اجتماعی اعتقاد یافت یعنی امور اجتماعی نیز همچون سایر پدیده‌های هستی، اموری قانونمند و تابع نظام کلی و ضروری علی و معلولی‌اند. اگرچه شناخت علل تامه رویدادهای اجتماعی، چیزی نزدیک به محال است، ولی نشناختن علل تامه به معنای نبودن آن‌ها نیست. تردیدی نیست که هیچ پدیده‌ای بدون تحقق علت تامه‌اش نمی‌تواند محقق شود. رویدادهای اجتماعی و تطورات تاریخی جامعه نیز به اندازه‌ای که از واقعیت بهره دارند، مشمول اصل علیت‌اند.

لازم به ذکر است هرچند دستیابی به قوانین عام و پیش‌بینی‌پذیری در علوم اجتماعی به دلیل وجود برخی تمایزات میان جوامع و فرهنگ‌ها، آگاهانه و ارادی بودن کنش انسانی و نیز تنوع رفتارهای اجتماعی در قیاس با علوم طبیعی از پیچیدگی بیشتری برخوردار است و حتی از دید برخی فیلسوفان کاملاً دست‌نیافتنی است، اما با توجه به ثبات نسبی الگوهای کنش انسانی و کمیابی تحولات اجتماعی سریع و انقلابی، دستیابی به تعمیم‌های شبه قانونی دور از انتظار نخواهد بود. بی‌شک، هر جا که پای اراده آزاد انسان و تصرف اختیاری



وی در خودش یا در هر پدیده دیگری در میان باشد، پیش‌بینی قطعی میسر نخواهد بود.

### با این وصف می‌توان از اشتراک جوامع انسانی در یک رشته قوانین تکوینی سخن گفت؟

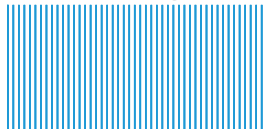
بله. همان‌گونه که در جای خود بیان شد، احکام و عوارض اجتماعی، اغلب ریشه در احوال و شئون اجتماعی افراد انسانی دارند. روشن است که انسان ماهیت واحدی دارد؛ از این رو، می‌توان پذیرفت انسان‌ها یک سلسله صفات و حالات ثابت و مشترک دارند که می‌توانند منشأ مجموعه‌ای از قوانین تکوینی پایدار و مشترک باشند. پذیرش ویژگی‌های اختصاصی هر یک از «افراد» انسانی، مانع از آن نیست که برای همه «افراد»، یک رشته صفات و حالات مشترک قائل شویم؛ به بیان دیگر، ویژگی‌های فردی و صنفی متمایز انسان‌ها، منافاتی با قبول یک رشته ویژگی‌های مشترک که منشأ وجود قوانین مشترک زیست‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی می‌شود، ندارد.

### در خصوص قوانین تشریحی نیز می‌توان از اشتراک جوامع انسانی سخن گفت؟

بله. همان‌گونه که در پاسخ سؤال قبل اشاره شد، وجود مجموعه‌ای از جهات اشتراک میان انسان‌ها همچنین می‌تواند خاستگاه یک نظام ارزشی معین و واحد برای همه جوامع انسانی باشد؛ به بیان دیگر، واقعیات و تکوینات مشترک میان همه انسان‌ها، خود منشأ تشریحات و ارزش‌های مشترک خواهد بود. ادعا این است که این نظام ارزشی و تشریحی واحد می‌تواند همه آدمیان را به خیر و سعادت و کمال رهنمون گردد. این نظام ارزشی، قاعدتاً به دلیل زیرساخت‌های تکوینی آن، مطلقاً، یعنی همیشه و در هر جا و برای همه جوامع، خوب خواهد بود و سایر نظام‌های ارزشی، بسته به میزان اختلاف و تبعاعدی که با این نظام دارند، نامناسب و نامطلوب خواهند بود؛ از این رو، فرض وجود یک سلسله ارزش‌های اخلاقی و حقوقی، کلی و مطلق، دائمی و ثابت و قابل تسری و انتقال به همه جوامع که از جوه اشتراک تکوینی انسان‌ها (طبیعیات و ذاتیات مشترک) نشئت گرفته باشد، فرض غیر معقول و مستبعدی نیست.

در متون دینی و در میان اندیشمندان مسلمان، توافق قاطعی بر اصالت فرد و متقابلاً مناقشاتی جدی در خصوص اصالت فلسفی جامعه وجود دارد که ضرورتی به طرح آن نیست. اعتباری بودن جامعه نیز در تلقی برخی اندیشمندان اگر به معنای معقول ثانی فلسفی باشد نه امری وهمی و تخیلی، انتزاعی بودن (انتزاع مفهوم جامعه از مجموعه افراد با ویژگی‌های خاص) جامعه را نتیجه خواهد داد.

اگرچه تاکنون چنین وضعیتی محقق نشده است. جامعه موعود آخرالزمانی اسلام بر این فرض مبتنی است. نکته دیگر اینکه از دیدگاه اسلام همه ادیان و شرایع الهی دارای حقیقت واحد و اصول و کلیات مشترکی هستند و همین اصول و کلیات واحد و مشترک است که همه افراد، گروه‌ها، اقشار و جوامع را در همه مقاطع تاریخی به تبعیت از آنها ملزم و مکلف ساخته است. قاعدتاً همین اصول و کلیات مشترک، منبع و مصدر فرهنگ و نظام ارزشی مشترک آنها خواهند بود؛ به بیان دیگر، فطرت انسانی که با ظرفیت‌ها، گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های وجودی خاص سرشته شده، حقیقتی واحد بوده که در میان همه آدمیان مشترک است و این خود منشأ و منبع قوانین تکوینی و مقتضی احکام تشریحی واحد و مشترک میان همه انسان‌هاست؛ از این رو، اندیشه اشتراک همه انسان‌ها در یک فرهنگ و نظام ارزشی و تشکیل جامعه جهانی واحد، اندیشه‌ای معقول و قابل دفاع است (ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ در قرآن، ص ۱۶۸-۱۷۱).



## با این وصف چگونه می‌توان تبیین انسان‌شناختی از پدیده‌های

### اجتماعی داشت؟

پیش‌تر عرض شد که با عطف توجه به اینکه اجتماع، ساخته دست آدمیان است و نهادها و سنت‌های اجتماعی، همه از افعال و تصمیمات انسان‌ها، ناشی شده‌اند و با افعال و تصمیمات انسان‌ها نیز تغییر می‌پذیرند و نیز با عطف توجه به اینکه جامعه و همه مؤلفه‌های آن، فرآورده ارتباط، همکاری، تعاون، و تأثیر و تأثر متقابل انسان‌هایی است که همه واجد طبیعت واحد و دارای ابعاد و وجوه وجودی مشترک انسانی هستند. توضیح و تبیین رویدادهای حیات جمعی و نهادها و ساختارهای آن برحسب طبیعت بشری و ابعاد و وجوه زیستی و روانی (به‌ویژه روانی) انسان‌ها، امری کاملاً موجه و معقول است که البته پیچیدگی‌های روش‌شناختی در مقام اثبات این ادعا، صحت اصل آن را محدود نمی‌سازد.

برخی از مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان وجود برخی عوامل ثانوی همچون تأثیرات جغرافیایی، اعتبارات مختلف اجتماعی، تنوع تجربه‌های زیستی و تاریخی را مانع ارجاع پدیده‌های اجتماعی به طبیعت اولیه و مشترک انسان‌ها که امری بالقوه است، می‌دانند؛ به‌بیان‌دیگر، فطریات مشترک با فرض قبول، تحت تأثیر عوارض ثانوی و محیطی اشکال متفاوتی از شکوفایی و فعلیت‌یابی را در بستر تاریخ به نمایش نهاده و تفاوت آشکار میان جوامع انسانی با وجود اشتراکات فطری و زیست‌شناختی، به تأثیر همین عوامل ثانوی و روبنایی تمایزبخش برمی‌گردد.

## در کنار عوامل علمی می‌توان از عوامل دلیل محور در کنش انسانی

### سخن گفت؟ شاید غیرازاین در دام

#### دترمینیسم بیفتیم.

بله. تردیدی نیست که در وقوع کنش انسانی دودسته عوامل درونی و بیرونی دخالت دارند؛ ازاین‌رو، در مقام تبیین کنش باید توأمان به دلایل، انگیزه‌ها و مبادی ذهنی و روانی کنش (= عوامل درونی) و علل (عوامل بیرونی و محیطی اعم از طبیعی و فرهنگی اجتماعی) مؤثر در وقوع آن توجه کرد. در علم اجتماعی دینی نیز بر علت‌شناسی و دلیل‌شناسی توأمان کنش‌ها

تأکید می‌شود. بر این اساس، افزون بر تلاش برای کشف علل و عوامل خارجی مؤثر در اصل کنش و نیز مؤثر در شکل‌گیری انگیزه‌ها و اهداف فاعلان، به نقش اعدادی دلایل و انگیزه‌های فاعلان در تحقق کنش نیز اهتمام می‌شود؛ به‌بیان‌دیگر، از آنجا که دلایل و انگیزه‌ها علاوه بر عوامل درونی از عوامل بیرونی نیز متأثرند، در مقام علت‌یابی، باید افزون بر کشف علل و عوامل بیرونی مؤثر بر خودکنش، به شناسایی علل و عوامل بیرونی مؤثر در شکل‌گیری انگیزه‌ها و دلایل کنشگران نیز اهتمام کرد. بر این اساس، همواره ترکیبی از علل و دلایل در اصل وقوع و بقای کنش انسانی دخیل هستند.

## موضع علم اجتماعی دینی نسبت به شک‌گرایی و نسبیت‌گرایی چگونه

### است؟

علم اجتماعی دینی، افزون بر عقل تجربی از عقل نظری، عقل عملی و شهودی نیز به‌تناسب موضوعات بهره می‌گیرد؛ به‌بیان‌دیگر، علم اجتماعی دینی، با تکیه بر جنبه شناختاری و رنالیستی عقل نظری و عملی، ارزش معرفت علمی را مستقل از فرهنگ‌ها و جوامع مختلف در نظر می‌گیرد و ازاین‌رو، به شکاکیت و نسبیت معرفت و فهم دچار نمی‌شود و به بیان سوم، از آنجا که همه علوم نظری و توصیفی، مبتنی بر اصول موضوعه‌ای هستند که باید در علم دیگری اثبات شوند یا به اصول متعارفه و بدیهیات اولیه منتهی شوند و اصول بدیهی نیز اموری ثابت و غیر متغیر بوده و اقوام و فرهنگ‌های گوناگون درباره آنها اختلافی ندارند؛ بر این اساس، هر پژوهشگری با هر پیشینه اعتقادی، ارزشی و فرهنگی اگر بر اساس اصول بدیهی، طبق قواعد منطقی و با رعایت روش‌های صحیح یک علم به پیش رود، به همان نتیجه‌ای می‌رسد که دیگران با رعایت این اصول و قواعد بدان دست می‌یابند. افزون اینکه ادعای نسبیت، همان‌گونه که برخی معرفت‌شناسان متذکر شده‌اند، خود امری متناقض است؛ زیرا هر معرفتی حتی معرفت نسبی در صورت ملاحظه همه قیود و شروط دخیل در نسبیت آن، امری مطلق خواهد بود؛ به‌بیان‌دیگر، اصل این مدعا که «همه معرفت‌ها نسبی هستند» خود یک ادعای معرفتی مطلق و عینی و فراتر از موضع نسبی‌گرایان است. همچنین از این

هرچند دستیابی به قوانین عام و پیش‌بینی‌پذیری در علوم اجتماعی به دلیل وجود برخی تمایزات میان جوامع و فرهنگ‌ها، آگاهانه و ارادی بودن کنش انسانی و نیز تنوع رفتارهای اجتماعی در قیاس با علوم طبیعی از پیچیدگی بیشتری برخوردار است و حتی از دید برخی فیلسوفان کاملاً دست‌ناپافتنی است، اما با توجه به ثبات نسبی الگوهای کنش انسانی و کمیابی تحولات اجتماعی سریع و انقلابی، دستیابی به تعمیم‌های شبه قانونی دور از انتظار نخواهد بود.

نکات دیگری نیز در معرفی علم اجتماعی دینی وجود دارد که به دلیل ضیق مجال از طرح آن اجتناب می‌شود. ■

منظر، کثرت‌گرایی یا پلورالیسم معرفتی (به این معنا که معرفت‌های متفاوت و حتی متناقض درباره امری واحد یا راه‌های مختلفی که به چنین معرفت‌هایی می‌انجامند، همه به یک اندازه معتبر هستند. یا این ادعا که هیچ معیار ثابت و مشترکی برای تشخیص معرفت صادق از غیر آن وجود ندارد)، قویاً نفی می‌شود. روشن است که پلورالیسم معرفتی با تفسیر مذکور به نسبی‌گرایی، بلکه به ذهنیت‌گرایی و شک‌گرایی مطلق می‌انجامد.

### از حیث روشی برای دفع نسبی‌گرایی چه باید کرد؟

در این ارتباط، تفکیک پیش‌فرض‌های معرفتی از غیر معرفتی راهگشا خواهد بود. به ادعای اهل نظر، اصول مقدم بر علم که در شکل‌گیری و جهت‌دهی علوم تأثیر گذارند، در یک بخش‌بندی کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول اصولی است که حیثیت معرفتی دارند و می‌توان ارتباط منطقی و تقدم فلسفی آنها را بر گزاره‌های علم موردنظر نشان داد (مانند مبادی تصویری و تصدیقی آن علم). تردیدی نیست که ورود این دسته به عرصه علم موردنظر، در صورت اثبات صدق آنها در علمی دیگر مجاز است.

دسته دوم، اصولی است که یا حیثیت معرفتی معتبری ندارند (= صحت آنها احراز نشده است) یا ارتباط منطقی موجهی با مسائل علم موردنظر برقرار نکرده‌اند. این دسته اگرچه به نحو ناخودآگاه و تحت تأثیر عوامل فرهنگی و اجتماعی در ذهن دانشمندان رسوخ کرده و از این طریق در علم موردنظر تأثیر می‌گذارند و به آن جهت می‌دهند، اما به دلیل نقش اخلاص‌گری که در این خصوص دارند، باید توسط عالمان شناسایی و از دخالت آنها در فرایند اندیشه‌ورزی آگاهانه اجتناب شود. همچنین، از دید حکمای مسلمان، مبادی تصدیقی یک علم یا از سنخ اصول موضوعه‌اند که حتماً باید در علم دیگری اثبات شوند (و درنهایت، این اصول باید به بدیهیات اولیه و معرفت شهودی ارجاع یابند) یا از سنخ اصول متعارفه‌اند که برای هر انسانی معلوم بالذات هستند و نیازمند بررسی نیستند.

نکته پایانی اینکه علم، افزون بر ارتباط با واقع، یک ارتباط وجودی نیز با اخلاق در ساحت وجودی شخص عالم دارد که در علم دینی قویاً موردتوجه قرار گرفته و در علم مدرن، قویاً مورد غفلت قرار گرفته است.

